

گفتگویی با

ناصر جواهرپور، خطاط معاصر

خوشنویسی به عهدشباب



ناصر جواهرپور در اقلیم خط نستعلیق معاصر، شاید مکانی خاص داشته باشد. وی صاحب مدرک ممتاز در خط نستعلیق از انجمن خوشنویسان است و این مدرک را نه پاروپیرا، که به سال ۱۳۴۵، آن هم از دست هنرمندی گرانسنگ چون روان شاد استاد سید حسین میرخانی دریافت داشته است. جواهرپور بر فلسفه پخش و نشر خط و کتابت به شکل گسترده و موسعش اعتقادی دیرین دارد و انتشارات را در زمینه خط و خوشنویسی از امهات فعالیت‌های انجمن خوشنویسان ایران می‌انگارد. وی هم اکنون در انجمن به‌کار تلمیذ و تدریس اشتغال دارد.

در آغاز، شرح مختصری از سابقه کارتان در قلمرو خوشنویسی بگوئید.

• من متولد ۱۳۲۲ هستم. در اصفهان متولد شدم. از طرف مادر اصفهانی و از طرف پدر باخترانی هستم، منتها اجداد پدری‌مان در اسدآباد بودند و با شغل آهنگری طی ایام می‌کردند. البته اجداد مادری‌مان به‌کارهای هنری علاقه داشتند. من با این حرف که می‌گویند خط ارثی است مخالفم. خط ارثی نیست بلکه آن ذوق است که ارثی است؛ منتها هرکس به فراخور محیطش با تشویق‌هایی روبرو می‌شود. من باب مثال اگر در خانواده‌ای یک خوشنویس هست، فرزندان آن خانواده هم دنبال خوشنویسی می‌روند. علت این امر هم این است که مردم به خاطر خطی که آن پدر دارد به او احترام می‌گذارند و از وی تعریفی می‌کنند. همین تعریفها و تشویق‌ها و احترامها باعث می‌شود که فرزند هم تشویق بشود و کار خط را پی بگیرد، والا اگر همان فرزند از همان خانواده در جای دیگری تربیت بشود که فرضاً موسیقی در آنجا رواج داشته و مورد توجه باشد، آن شخص ممکن است که یک موسیقیدان بشود. من قبل از اینکه به خط روی بیاورم، با نقاشی انسی داشتم و شاید یکی از دلایل بزرگ موافقت من با نقاشی و سر و کارنداشتن من با خط، معلمانی بودند که من در طول تحصیلاتم داشتم و معلمان نقاشی همیشه آنان بودند که حداقل اخلاق معلمی داشتند و به همین دلیل من به نقاشی رغبتی بیشتر داشتم تا به خط. مخصوصاً دوران دبیرستان این تضاد خیلی زیاد شد. یعنی معلم خط ما، معلم بد اخلاقی بود و به جای اینکه با تدبیر و تدبیر شاگردان را تشویق کند و به آنها خط یاد بدهد، به شاگردان معمولاً جریمه می‌داد و شاگردان نیز دنبال این بودند که به قول قدیمی‌ها رج بزنند. این است که از خط چیزی دریافت نمی‌کردم و خودبه‌خود به دلیل تنفری که از معلم بد اخلاق داشتم، به خط هم بی‌علاقگی نشان می‌دادم و همین اثر تقریباً تا سن ۱۸

سالگی همراه من بود. من آن موقع در یک آتلیه نقاشی کار می‌کردم و کار نقاشیم هم نسبت به ستم خوب بود، اما به یادگرفتن خط هم نیاز پیدا کردم، چون مبالغی را برای آموختن خط می‌پرداختم و راهی را نیز طی می‌کردم. این طولانی بودن راه و به اصطلاح خرج مبالغ باعث شد که من اندک اندک به فکر یادگرفتن خط بیافتم. در آن موقع استاد حسین

میرخانی را به من معرفی کردند و من هم به انجمن خوشنویسان رفتم و ثبت نام کردم. با اخلاق خوب و توانائی تعلیمی که استاد میرخانی داشت، من در انجمن تعلیم گرفتم و از سال ۱۳۴۲ تا سال ۱۳۴۵ در خدمت ایشان به تعلیم خط مشغول بودم. البته نام انجمن خوشنویسان آن موقع کلاسهای آزاد خوشنویسی بود و بعد به انجمن خوشنویسان تبدیل گردید.

در اواخر کار، یعنی زمانی که می‌خواستم مدرک «ممتاز» ام را بگیرم، احساس کردم که نیازمند به آموختن یک سری تعلیمات بخصوصی هستم که خودم تشخیص دادم که می‌توانم آن را در خدمت استاد حسن میرخانی فرا بگیرم. با کسب اجازه از حضور مرحوم استاد حسین میرخانی به خدمت استاد حسن میرخانی رفتم و در خدمت ایشان آن تعلیماتی را که فراگیرش برایم ضروری بود، آموختم. به سال ۱۳۴۵ و بعد از گرفتن مدرک ممتاز باز احساس کردم که به رغم گرفتن این مدرک، مثل اینکه خط من هنوز خط نیست و می‌دیدم که خطاطان دیگر هم وقتی مدرک ممتاز را می‌گیرند و می‌روند، خط شان پس می‌رود. و مثلاً وقتی که نگاه می‌کنیم می‌بینیم خط کسی که مدرک ممتاز گرفته و ترک تعلیم و کلاس کرده، حتی شاید از کسی که مدرک عالی گرفته هم سافل تر و نازل تر است. به همین دلیل من بعد از «ممتاز» هم در انجمن نام نویسی کردم و کلاسها را ادامه دادم. بعد از اینکه «ممتاز» گرفتم، شهریه کلاس دوره ممتاز را یکبار دیگر پرداختم و گفتم من می‌خواهم باز هم تعلیم بگیرم. چون مدرک ممتاز را گرفته‌ام ولی احساس می‌کنم که خفتم آن طور که باید خط نشده است. اتفاقاً آن موقع از این حرکت من خیلی استقبال کردند و گفتند تو تنها کسی هستی که بعد از گرفتن مدرک ممتاز متوجه شدی که باید بیائی و تعلیم بگیری. این است که من به این ترتیب ادامه دادم. بعد در فرهنگ و هنر آن زمان استخدام شدم. البته قبل از فرهنگ و هنر، من دو سال هم در ارتش مشغول کار بودم، ولی می‌دیدم



که خط من در محیط کاری ارزش، کاربردی ندارد و به همین دلیل من احساس کردم که نمی‌توانم در این محیط پیشرفت لازم را داشته باشم. این بود که از آنجا استعفا دادم. البته مدتی در یک شرکت خصوصی کار کردم و بعد روی نیازی که فرهنگ و هنر آن زمان داشت، به اداره هنر گرافیک رفتم. خوشبختانه در آنجا استاد غلامحسین امیرخانی همکارمان بودند و من مدت زیادی هم همجواریشان کسب فیض کردم. البته من احساس می‌کنم با داشتن یک چنین استادانی باید شاگرد کم استعدادی باشم.

گاهی اوقات به من اعتراض می‌کنند که چرا تو می‌نویسی «کمترین» ناصر جواهرپور:

عاشق خطم و زخمت مهجور

کمترین ناصر جواهرپور

این به خاطر آن است که من واقعاً بزرگترین استادان را داشتم، اما خودم احساس می‌کنم که اگر هر شاگرد دیگری بود، از محضر چنین استادانی کسب فیض بیشتری کرده و کاسه اش را بیشتر از این متاع ارزنده پر می‌کرد.

درباره مسئله تعلیمات بخصوصی که شما نزد استاد حسن میرخانی آموختید، بفرمائید چگونه تعلیماتی بود.

• من در انتشارات آقاسید حسن میرخانی می‌دیدم که انتشاراتی که ایشان آن موقع داشتند، واقعاً عام‌المنفعه بود. یعنی به قیمت خیلی ارزان مثلاً خمسة نظامی، کلیات مثنوی و کلیات سعدی را چاپ می‌کردند. یا آن موقع مجله هنری ماهانه‌ای بنام «مجموعه هنر خط» بود که به همت و بضاعت هنری و مالی استاد حسن میرخانی منتشر می‌شد. کارهایی که در آنجا از نظر ترکیبات خطی و قطعه نویسی و سیاه مشق نویسی می‌دیدم، متوجه می‌شدم که اینها را حداقل سر کلاس از استاد حسین میرخانی تعلیم نگرفته بودم. معمولاً در کلاس استاد حسین میرخانی سطرنویسی مطرح بود، ولی می‌دیدم

که در کلاس استاد حسن میرخانی قطعه نویسی، چلیپا و سیاه مشق رواج زیادی دارد. از این نظر احساس کردم که باید خدمت ایشان هم برسم. البته ناگفته نماند که واقعاً آن اخلاق خوش استاد حسین میرخانی و تبخروی در تربیت شاگرد باعث شد که من به واقع به خط علاقمند بشوم و همین علاقمندی به خط سبب شد که من نقاشی را به کلی کنار گذاشتم و احساس کردم که با این بضاعت مزاجه باید یا خط را انتخاب کنم و یا نقاشی را. بعد که خط را انتخاب کردم، دیدم که باید یک خط را انتخاب کنم: یا نستعلیق را و یا یکی دیگر از انواع خطوط را. ترجیح دادم خط نستعلیق را انتخاب کنم که البته از نظر من هنری‌ترین خط‌ها است.

ظاهراً شما علاقمندی که خط در یک طیف وسیعی نقل و نشر یابد و به همین دلیل هم به انتشارات استاد روی آوردید.

• مسلماً خوشبختانه همین انتشارات استاد میرخانی باعث شد که در اقصی نقاط این کشور، حتی جاهائی که همین الآن هم بعضی‌ها دسترسی به کلاس مکاتبه‌ای ندارند خیلی‌ها از راه انتشارات استاد حسن میرخانی به یکسری از فنون خوشنویسی دست یافتند و شاید همان علاقمندی و تمرین و ممارست باعث شد که دنبال خط هم آمدند و آنرا پی گرفتند. انتشارات، مسلماً، در ترویج خوشنویسی نقش زیادی داشته است. از آن قدیم‌الایام، اولین کتب و نشریاتی که به خط نستعلیق چاپ می‌شد، یکی سفرنامه ناصرالدین شاه به خراسان بود و دیگر روزنامه «شرف و شرافت» که این البته ماهنامه بود، اما اسمش را روزنامه گذارده بودند و یا «مرآة السفر» بود که اینها دردست مردم آمد و باعث آشنائی بیشتر مردم با خط شد و خط تسری بیشتری یافت. چون استادان قدیمی مثل استاد کلهر - که نویسنده روزنامه شرف و شرافت و سفرنامه ناصرالدین شاه به خراسان و مرآة السفر و خیلی از کتابهای دیگر بود - سفرهای مختلفی می‌کردند. مثلاً

این حرفت از خمین است

مرحوم کلهر بخاطر خط میرعماد به قزوین و اصفهان می‌رفت و یا به جاهای مختلف دیگر سفر می‌کرد، شاید دلیل این سفرها آن بود که ایشان با دربار سروکاری نداشت. خط هم معمولاً در دست اشراف و درباریها بود و از آن قطعات نمی‌توانست استفاده کند و از این روی مجبور به استفاده از کتیبه‌ها می‌شد. البته در قدیم عکس‌هایی که با شیشه گرفته می‌شد، عکس‌هایی بسیار مناسب بود و تقریباً خط را عیناً روی صفحات عکس منعکس می‌کرد. به هرجهت این انتشارات در ترویج خط بسیار مؤثر بوده است و اینکه فرمودید با زیاد شدن خوشنویس موافق هستی یا نه باید بگویم من با این امر موافقم و عقیده دارم که باید همه مردم حتی المقدور خوشنویس باشند. البته نمی‌شود که هم‌عکس هنرمند والای خوشنویسی باشد. ما در کلاس‌هایی که داریم می‌بینیم که اول سال در این کلاس مثلاً ۴۰ نفر ثبت نام می‌کنند، وسط سال این رقم به ۲۵ نفر می‌رسد و در اواخر سال بین ۱۵ تا ۲۰ نفر در کلاس حاضر می‌شوند و موقع امتحانات که می‌شود پس از گذراندن امتحان، یک دسته قبول می‌شوند و دسته دیگر مردود، و یک دسته از آن گروهی که قبول شده‌اند نمی‌آیند و از آن کسانی که قبول نشده‌اند، نیز گروهی نمی‌آیند و در سال آینده می‌بینیم که از آن کلاس ۴۰ نفری ۲ یا ۳ یا ۵ نفر - بسته به جذبه استاد خط - سر کلاس آتی می‌آیند و نام‌نویسی می‌کنند و شاید در طول مثلاً ۵ سال از این ۵ تا کلاسی که انجمن در طول سال دارد، عده‌ای که به جای می‌مانند، شاید در حدود ۲۰ نفر باشند. این است که همه خود به خود خوشنویس نمی‌شوند. اگر استاد جذبه و درایت داشته باشد، به مرور شاگرد علاقمند می‌شود. شاگردی که می‌خواست در عرض ۲ ماه خط را یاد بگیرد، بعد دفعاتاً می‌بینیم که ۳ تا ۵ سال دوام می‌آورد و به فراخور استعدادش مدرک‌هایی می‌گیرد. و این بی‌سببی نیست، که جذبه و جذبه‌ی استاد مایه و بنیانه‌اش بوده است. بعضی‌ها

ای سینه‌تبر شامخ خمین
ای دشت‌خون کز قه‌تار پراکنگما

ای نه‌تازان از تبار شمشیر
ای جب‌خرفشان و خن‌را

ای زین‌تازان آدم‌آه‌چینیان
ای چوپیم‌شازت چکار چینیان

ای زین‌تازان از تبار شمشیر
ای چوپیم‌شازت چکار چینیان

این حرفت از خمین است
از نامی خون کز قه‌تار پراکنگما

ممکن است به مدرک عالی برسند و هرچه هم بکوشند نتوانند مدرک ممتاز را بگیرند. کما اینکه ما الآن کسانی را داریم که مثلاً در سال ۱۳۴۲ همدوره با من بوده‌اند و با یکدیگر امتحان می‌دادیم، اما هنوز امتحان ممتاز می‌دهند و من می‌بینم که برای امتحان ممتاز آمده‌اند. اینان در واقع یا کم استعداد هستند یا به خط اهمیت لازم و بایسته را نمی‌دهند چون به قول معروف:

تلفیظ اولیٰ اصبا
ما تملکت اولیٰ اصبا

بهاران است در گنبد و در باران است در کعبه

نظر بر جان مسکین کن که پی می مستطیر

بموضوع کتب و بیست و یک ساله در علم و فن و در تاریخ و جغرافیا

شهر تبریز

کتابخانه شاه ولی
کتابخانه شاه ولی

سرود تازه ای
کن برین با کعبه

ناصر جواد
۱۳۰۶

ترک آرام و خواب باید کرد
و آن به عهد شباب باید کرد

هم باید ترک آرام و خواب کنیم، هم اینکه در زمان جوانی هرچه فراگیریم می‌تواند اندوخته‌ای باشد و البته در زمان کهولت هم ممکن است اضافه بشود، ولی اگر در زمان جوانی دریافت نکنیم دیگر سعی‌مان بی‌فایده است. هرچه آشنائی با خط بین مردم بیشتر بشود ارزش هنرمند بیشتر جلوه می‌کند. شاید اگر یک خط را به دست کسی که وارد نباشد بدهند او زیاد اهمیت ندهد. ممکن است خوشش بیاید و آنرا روی طاقچه بگذارد یا ممکن است آنرا زیر کتابهایش بگذارد. گاهی اوقات هم ممکن است خدای نا کرده این خط را پاره کند و دور بریزد. اما اینها که ما الآن تربیت می‌کنیم، هنرشناسان آینده‌اند. اگر هنرشناس زیاد شود، مسلماً قدر کار خوشنویسها هم بیشتر مشخص خواهد شد. مطمئن باشیم که اینها نان ما را آجر نمی‌کنند، بلکه رزاق خدا است و او است که روزی می‌رساند. اینها حتی کار را اضافه می‌کنند. به دلیل اینکه آگاه‌اند در هر قسمت اداری که می‌روند و راه پیدا می‌کنند آنجا را به طرف هنر سوق می‌دهند. پس این تنگ چشمی‌ها که خدای نا کرده بعضی‌ها ممکن است داشته باشند، صحیح نیست. ما هرچه بیشتر بتوانیم هنرمند تربیت کنیم، در واقع، به هنر خدمت درست و خداپسندانه کرده‌ایم. اگر هم حتی همه این شاگردان فعلی خوشنویسهای آینده باشند، باز نان ما آجر نخواهد شد و ناگفته نماند که بیشتر آثار هنری اعصار گذشته ما به دلیل هنرشناسی برخی از مردم بوده که به موزه‌های خارج رفته است. اگر مردم ما این آگاهی را در مورد هنر و آثار باستانی و هنر جدید و قدیم‌شان داشتند، هیچوقت این آثار به بیگما نمی‌رفت و دست تپاول بیگانگان بر آثار هنری این ملک دراز نمی‌شد.

* درباره نقاشی/خط یا خط/نقاشی چه نظری دارید؟ با توجه به اینکه شما هم از نقاشی

شروع کرده‌اید و در آغاز علقه چندانانی به خط نداشته‌اید. انتقادی که شاید الآن بر انجمن خوشنویسان می‌شود، جهت‌گیری خاص انجمن در برابر این مسئله است. انجمن معتقد است که خط نباید در حوزه رنگ و نقاشی کاربرد یابد و فراگیری و اشاعه خط نستعلیق که آمیزه دو خط نسخ و تعلیق و یک خط کاملاً ایرانی و اسلامی است، هدف اصلی انجمن شده است.

● البته درباره نقاشی/خط یا به قول بعضی‌ها «خطاشی» نمی‌شود که به اصطلاح همه را در یک آتش سوزاند. من هم گاهی اوقات به قول دوستان «خطاشی» می‌کنم، منتها این در رابطه با هدفی است که دارم و برای دستیابی به آن درمی‌یابم که خط به تنهایی رسا نیست. این است که از نقاشی هم کمک می‌گیرم. به هر جهت، من هیچوقت ایرادی بر کسی نمی‌گیرم. این یک عقیده است و درباره این عقیده شاید اگر بی‌غرضانه با صاحب عقیده صحبت شود، ممکن است که نظرش برگردد. اما بعضی‌ها واقعاً کارشان «خطاشی» است گروهی کارشان همان نقاشی/خط است و بعضی‌ها هم کارشان خط/نقاشی است که البته این به افراسوور روی آوری و اقبال هر کدام از اینها است. بعضی‌ها هستند که با خط کارهای مبتدلی انجام می‌دهند. این را می‌شود خطاشی نام نهاد. گروهی نقاش هستند و خط بلد نیستند و می‌آیند از فرم‌های خط به خاطر جا افتادگی و زیباترین استفاده می‌کنند و نقاشی‌شان را با خط آرایش می‌دهند. این هم به نظر من اشکالی ندارد. بالاخره آن شخص به نظرش رسیده که چنین کاری را بایست انجام بدهد و خط را دوست دارد. ما هم باید خوشحال بشویم که خط چنین جذبه‌ای دارد که نقاش هم از آلات و ادوات ادوات خط استفاده می‌کند و نقاشی‌اش را آرایش می‌دهد. گروه دیگر هم خطاطان هستند و نقاشی را در خدمت خط می‌گیرند. برخی از اینها واقعاً آگاهانه

فرم به مقصد ما پی ببرد. گاهی اگر ما بخواهیم چیزی در سطح جهان و برای همه مردم انجام بدهیم، ناچاریم که از نقاشی/خط کمک بگیریم.

نکته ای درباره سیاه مشق و شکسته نویسی بایست مطرح کنیم و آن، اینکه الان انجمن خوشنویسان کارگاهی بنام شکسته نویسی دارد. ما می بینیم که این شکسته ها غالباً

این کار را می کنند. به نظر من آنها که با علم این کار را می کنند، نباید مورد انتقاد و عتاب و خطاب قرار گیرند، چون متأسفانه این دسته اگر مورد حمله واقع می شوند، مورد حمله آن کسانی قرار می گیرند که از نقاشی و رنگ و کشش این کار سردر نمی آورند. کار من البته در نقاشی/خط آنچنان قوی نیست. من کسانی را می شناسم که چه در رنگ و چه در فرم در سطح بالائی کار می کنند و می کردند که البته یک عده شان روی در نقاب خاک تیره کشیده اند که خدایشان پیامرزد و اینها را نباید در آتش آن دسته ای که نادانسته کار می کنند، بسوزانیم. در کل، من با نقاشی/خط مخالف نیستم و اگر مخالفتی هم داشته باشم با کار آن دسته ای است که نادانسته می آیند و تقلید کورکورانه ای از دسته ای که صاحب فهم درست هستند، انجام می دهند و این دسته جدید نمی دانند که چه می کنند و حتی گاهی اوقات ادعا می کنند که از دسته اول هم بالاتر هستند.

از تجربه های شخصی تان در حوزه و حریم

نقاشی/خط بگوئید.

• من باب مثال، من چند کار در مورد «وحدت» انجام داده ام: یکی در مورد پیوند بین تشیع و تسنن است. دیگری در مورد وحدت کل جهان است که کلمه «وحده وحده وحده» را در ۴ رنگ به نشانه ۴ نژاد زرد و سفید و سیاه و سرخ نشان داده ام که این ۴ نژاد دست در دست هم دارند. من «اتحاد» را در این تابلو نمایش داده ام که بالایش هم مزین به آیه «واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا» است. من در این قبیل کارها، نقاشی را به خدمت خط گرفته ام. البته کسانی را می شناسم که در اینگونه کارها شعور رنگ و فرم شان خیلی بالا است که اگر آنها هم انشاء الله جملگی شان خود را در خدمت این انقلاب و صدور این انقلاب قرار بدهند، وسیله بسیار خوبی برای تبلیغات است. چون گاهی اوقات ممکن است که ما چیزی را بنویسیم و در نوشته آن شخص خارجی متوجه نشود، ولی در همان رنگ و

وحدت
و اتحاد
و عزم
و عزموا

وحدت
و اتحاد
و عزم
و عزموا

نامفهوم اند. یعنی خط شکسته را به‌گونه‌ای می‌نویسند که خواننده آن شعر را در نمی‌یابد. اگر غرض، تفهیم و تفاهم و تفهیم با خواننده و تماشاگر و ایجاد ارتباط است، در عمل این نوع شکسته‌ها با خواننده ارتباط برقرار نمی‌کنند. در عین حال می‌بینیم که اینگونه کتابها در تیراژهای بسیار وسیع هم پخش می‌شوند. در این مورد چه می‌گوئید؟

• البته خط شکسته تقریباً مدتی در بونه فراموشی بود و متأسفانه قبل از شکسته نویسان معاصر، استادان برجسته‌ای در این زمینه نداشتیم. البته در قدیم، خطاطانی مثل گلستانه و میرزا غلامرضا داشتیم. تا آنجائی که من می‌دانم شکسته غلیظی که خوانده نمی‌شود، یعنی خواندنش برای هر کسی سخت است، یک نوع شکسته است، ولی شکسته نستعلیق، شکسته هائی است که در آنجا که بعضی از حروف و کلمات شکسته و ثقیل است و خوانده نمی‌شود، نویسنده به خاطر خواننده از نستعلیق مدد می‌گیرد و تقریباً نستعلیق را با شکسته درهم می‌آمیزد. البته ما شکسته تعلیق هم داریم که خط تعلیق را به صورت شکسته می‌نوشتند که آن حساب دیگری داشته است.

شاید بعضی اوقات اگر شکسته نویسنده چیزهایی را برای آشنائی خواننده با خط شکسته و شکسته نستعلیق بنویسد که خواندنش سخت باشد، اشکالی نداشته باشد، ولی اینکه شکسته نویسنده همیشه در همه کارهایشان این کار را بکنند، شاید از آن وظیفه اصلی خط که عبارت از انتقال فرهنگ و ادب به خواننده است، بازمانند. در عین حال که شکسته نویسنده گاهی اوقات باید توجه‌شان بیشتر به بهره بردن خواننده باشد، ولی نباید از نظر دور داشت که شکسته‌های ثقیل به شکسته خوانی کمک می‌کند و موجب می‌شود که همه به شکسته خوانی عادت کنند. البته اگر قرار شود حق خط شکسته ادا شود،

باید شکسته کامل باشد، چون یک هنرمند شکسته نویس می‌تواند هنرش را در شکسته کامل پیاده کند. این است که اگر در آینده همه مردم شکسته خوانی بدانند، خوب است و می‌تواند رابطه‌ای با گذشته برقرار سازند. گاهی اوقات حتی بعضی از کتابهای علمی به خط شکسته نوشته شده و می‌توانند هم از آنها استفاده کنند و هم اینکه در آینده با شکسته

کتابت با کمال انقشالی بی
کاری و چسبندگی بی

انسان بن و علوم انسانی
کردن از چسبندگی بی

در دیدار با
 حجت الاسلام والمسلمین
 آیت الله العظمی
 آقا میرزا محمد باقر
 مجلسی
 در شهر تبریز
 در روز شنبه
 ۱۳۰۰

کتب
 در زین مابوم بر این
 با بک این
 از جمله طایفه بی بی میان
 این مین
 انجوده کافر
 کتب
 در زین مابوم بر این

در اصفهان این بود که معمولاً هنرمندان در پایتخت گرد می‌آمدند. کما اینکه زمانی که قزوین پایتخت بود، همه، از جمله میرعماد سیفی حسنی از قزوین برخاستند و اگر بعداً پایتخت در اصفهان مستقر شد، به اصفهان آمدند. ما می‌بینیم که هنرها در زمانی که شیراز پایتخت بود، جلوه خاصی در اینجا داشتند. در اصفهان نیز بدین گونه بود. هر جا که پایتخت بوده است، هنرمندان در آنجا گرد هم می‌آمدند. مثلاً کلهر از یگه سوارهای ایل کلهر و در سوارکاری بسیار معروف بود، ولی وقتی که عشق خط به سرش می‌افتد، ایل خود را ترک کرده و بعد از مسافرت‌هایی که داشته از روی خط میر کار می‌کند و برداشته‌ای از آن به عمل می‌آورد و باز به تهران که پایتخت بوده می‌آید و در اینجا مستقر می‌شود.

درویش عبدالمجید طالقانی هم مردی باهمت و بلندپرواز بود و نمی‌خواست شهرتی کم از میرعماد داشته باشد و چون می‌دانست که در خط نستعلیق به آن شهرتی که میرعماد در خط نستعلیق داشت، نمی‌تواند برسد - چرا که میرعماد اگر حداقل کار خط را تمام نکرده، اما آنرا به جایی رسانده که دیگر کسی بعد از او نمی‌تواند آن شهرت را پیدا کند - این است که درویش با درایت و کیاستی که داشت، خط شکسته را انتخاب کرد و در عمر کمی که داشت به جای خوبی رسید. کسانی که بعد از درویش آمدند البته آدم‌های با استعدادی بودند مثل: سید گلستانه و میرزا غلامرضا اصفهانی که البته مرد عجیبی بود که هم در کتیبه‌اش استاد بود و هم در قطعۀ نویسی‌اش بسیار تبخّر داشت و هم در سیاه مشق نویسی و درشت نویسی. و باز در سیاه مشق ریز و کتابت هم تبخّر داشت. می‌گویند خیلی از این شکسته‌هائی که به اسم درویش هست، از میرزا غلامرضا است. سید گلستانه هم همین طور. او هم واقعاً مردی با استعداد بود. ما شکسته نویسان با استعداد خوبی داشتیم منتها درویش کار را به جایی رساند که اینها نتوانستند جلوه‌ای در خط شکسته داشته باشند. والسلام علیکم ورحمه...

خوانی، شکسته نویس را تشویق کنند تا او شکسته بنویسد. ولی فکر می‌کنم در این برهه از زمان شکسته نویسا باید ملاحظه خواننده را بکنند و به اصطلاح با خواننده «راه» بیابند. در مورد خط شکسته شاید لازم باشد بگوئیم که شکسته نویسی در زمان صفویه رواج داشت، ولی کسی که شکسته را شاید به آن مرحله اعلایش رسانید و جای پائی گذاشت که بعد از او تقریباً هیچکس نتوانست پا جا پای این شخص بگذارد، درویش عبدالمجید طالقانی بود. او اهل طالقان و ساکن اصفهان بود. البته علت سکونت وی